

ماهیت راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران؛ ریشه‌ها و پیامدهای امنیتی و نظامی

عبدالرضا عالیشاهی^۱

یونس فروزان^۲

تأیید مقاله: ۱۳۹۸/۰۳/۲۰

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۱/۰۶

چکیده

دونالد ترامپ را باید یکی از رؤسای جمهور امریکا قلمداد نمود که سیاست‌های تهاجمی وی علیه جمهوری اسلامی ایران بیشترین تنش‌ها و چالش‌ها را میان دو کشور ایجاد نموده است؛ از جمله: الغای برجام و خروج از آن، منع ورود ایرانیان به خاک امریکا، تهییج رقباتی سیاسی همچون عربستان و رژیم اشغالگر قدس علیه ایران، قراردادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ذیل گروه‌های تروریستی بین‌المللی، انتصاب سیاست‌مداران ضدایرانی در مناصب مهم امریکا، اعمال شدیدترین تحریم‌های اقتصادی و تهدید مستقیم ایران به حمله نظامی. در این میان، مسئله مهم، تبیین ماهیت رویکرد تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران و تجزیه و تحلیل پیامدهای امنیتی و نظامی آن می‌باشد. تلاش نویسنده در این مقاله حول ارائه پاسخی مستدل به این سؤال است که اصولاً سیاست‌های دونالد ترامپ در تهدید مکرر علیه جمهوری اسلامی چیست؟ به‌دیگر سخن، ترامپ به چه دلایلی به اتخاذ سیاست‌های تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران مبادرت نموده است؟ فرضیه مقاله، نشان‌دهنده این است که عدم هژمونی موردنظر نومحافظه‌کاران در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) مهم‌ترین دلیل اتخاذ چنین سیاست‌هایی بوده است و یافته‌های مقاله که با بهره‌گیری از نظریه هژمونی رئالیستی و استفاده از منابع مکتوب و مجازی و روش تحلیلی، توصیفی حاصل شد بیانگر این است که احیای سلطه امریکا در قالب نفی تئوری اویاما، عدم کاربست تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران در پس‌برجام، گسست هم‌گرایی در میان جبهه مقاومت شیعیان، تأمین امنیت رژیم صهیونیستی، توسعه نظامی‌گری در منطقه با محوریت تشدید تقابل ایدئولوژی‌های وهابی و شیعی تبیین‌گر ماهیت رویکرد تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران است.

کلید واژه‌ها

راهبرد تهاجمی؛ دونالد ترامپ؛ جمهوری اسلامی ایران؛ تهدیدات امنیتی و نظامی

۱. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

abdolrezaalishahi@atu.ac
younes.forouzan@yahoo.com

۲. دکترای علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

بررسی راهبردی سیاست خارجی آمریکا در منطقه غرب آسیا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹م) و خروج جمهوری اسلامی ایران از مجموعه ائتلافی آمریکا تا عصر حاضر، زمینه شناخت و تبیین روش‌های آمریکا در تشکیل (راه‌اندازی، حمایت و هدایت) تروریسم غرب آسیا را فراهم می‌آورد؛ چراکه انقلاب اسلامی و ظهور اسلام سیاسی، زنگ خطر را برای آمریکا و نظام سلطه جهانی به صدا درآورد. سقوط حکومت دست‌نشانده آمریکا، شعارهای ضدامپریالیستی حکومت انقلابی ایران و خطر توسعه انقلاب به دیگر کشورهای منطقه غرب آسیا و نضج اسلام‌خواهی در این منطقه، باعث نگرانی آمریکا شد (روحانی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۸۰).

اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی آمریکا در برابر جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همکاری مبتنی بر احترام متقابل را منتفی ساخته و امکان همنشینی این دو را اگرچه ناممکن، بلکه دشوار ساخت. آمریکا تلاش کرد از راه‌های مختلف نظیر حمایت از صدام در جنگ تحمیلی، حمله به تأسیسات نفتی ایران، بلوکه کردن دارایی و اموال ایران، تحریم اقتصادی و کارشکنی‌های مختلف در زمینه عدم سرمایه‌گذاری خارجی در ایران؛ تهران را به تسلیم و تمکین وادار نماید. با پایان جنگ تحمیلی، آمریکا با متهم کردن ایران به حمایت از تروریسم، مخالفت با روند صلح اعراب و فلسطین، نقض حقوق بشر و تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای، اقدامات خود را علیه تهران شدت بخشید (رومی و کاظمی، ۱۳۹۷: ۴۰).

در این میان، بررسی رهنامه (دکترین) هسته‌ای آمریکا و رویکردها و رهیافت‌هایی که هر یک از رؤسای جمهور آمریکا برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی و پیشبرد منافع ملی کشور مورد تعقیب قرار می‌دهند، نقش مؤثری در جهت‌دهی به رویکرد کلی این کشور در برابر جمهوری اسلامی ایران دارد. مباحث هسته‌ای و مشتقات آن را می‌توان از جمله حوزه‌هایی تلقی کرد که آمریکا از زمان طرح برنامه هسته‌ای ایران (آگوست ۲۰۰۲)، به‌عنوان یک اهرم فشار علیه جمهوری اسلامی ایران به‌کار گرفته است (سیمبر، پیرمحمدی و نجفی، ۱۳۹۷: ۱۲۴). این در حالی است که ایران بعد از وقوع انقلاب اسلامی گرفتار تحریم‌ها و تبعیض‌های آمریکا و سایر متحدان آنها بوده و هست (قدیم ملالو و جعفری، ۱۳۹۷: ۷۳).

با ورود دونالد جی ترامپ به کاخ سفید، رویکردهای سیاسی امریکا کاملاً گزینشی و مبتنی بر منافع ملی امریکا بوده است. اصولاً ترامپ معتقد است امریکا باید حاضر باشد تعاملاتش را با هرکسی و هر کشوری که لازم باشد (صرف‌نظر از اینکه دارای ارزش‌های مشترک غربی امریکایی هستند یا نه) قطع کند. او همچنین به‌صراحت مخالف نقش رهبری جهانی امریکاست و به‌وضوح تعهدات بین‌المللی امریکا را زیرسؤال می‌برد. ترامپ پیشتر طی سخنرانی خود در کنگره اظهار داشت: «وظیفه من نمایندگی دنیا نیست، وظیفه من این است که نماینده امریکا باشم (سلیمان‌زاده، امیدی و براتی، ۱۳۹۵: ۲۷۵).

ترامپ سپس با رویکردهای سیاست‌های یکجانبه‌گرا و عمل‌گرایانه خود در برابر جمهوری اسلامی ایران و برخی دیگر از کشورهای که به‌زعم سیاست‌مداران امریکا جزء محور شرارت قرار می‌گرفتند، به تشدید تنش‌ها دامن زد. وی در گام نخست، وعده‌های خود در برابر خروج امریکا از برجام را اعلام نمود. قراردادی که به عقیده وی، فاجعه‌ای برای امریکا و فرصتی طلایی برای تحقق اهداف جمهوری اسلامی ایران در منطقه تلقی می‌شد. هرچند برخی از تحلیلگران علم سیاست معتقدند که اگر روند توافق ایران و کشورهای ۵+۱ ماهیت متوازن می‌داشت و سهم اقدامات عملی هریک از طرفین به‌صورت گام‌به‌گام و همراه ضمانت اجرایی حقوقی لازم و البته انتفاع امنیتی و اقتصادی طرفین مشخص می‌شد، دونالد ترامپ به‌راحتی نمی‌توانست از برنامه جامع اقدام مشترک خارج شده و مشارکت امریکا با روند دیپلماسی هسته‌ای را متوقف نماید (طباطبایی و ذوالقدرنیا، ۱۳۹۷: ۱۰۵).

نکته مهم در این میان، تبیین این مسئله است که ترامپ در مواضع خود علیه ایران نشان داد از حداقل نقشه راه و راهبرد روشنی بهره می‌برد و تمرکز وی بر نقد عملکرد دولت دموکرات باراک اوباما و به‌چالش کشاندن ساختار داخلی و بین‌المللی بوده است. این مسئله وقتی روشن می‌شود که با گذشت چهار سال از تصدی ریاست‌جمهوری ترامپ کابینه وی ماهیتی کاملاً ضدایرانی به‌خود می‌گیرد (جهانگیری، ازغندی و گروسی، ۱۳۹۸: ۵۴).

با این مقدمات اجمالی، مقاله حاضر جستاری است بر تبیین ماهیت راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران و تبیینی بر ریشه‌ها و پیامدهای امنیتی و نظامی این مسئله. به‌دیگرسخن، صرف‌نظر از اینکه اهداف واقعی سیاست‌های عمل‌گرایانه ترامپ در برابر

جمهوری اسلامی ایران به چه سمت و سویی منتهی خواهد شد، باید به تحلیلی خردمندانه و به دور از ذهنیت‌های ارزشی در این مورد پرداخته شود که نخست، مهم‌ترین دلایل تشدید راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران چه بوده است و در ادامه تشدید این تنش‌ها امنیت منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) و روابط دو کشور را در آینده به کدام سمت و سو سوق خواهد داد؟

روش تحقیق

نویسنده در این مقاله از روش تحلیلی - توصیفی، فرضیه را مورد بررسی و کنکاش قرار داده و داده‌های پژوهش بر پایه روش کتابخانه‌ای و اینترنتی گردآوری شده است.

چارچوب نظری، هژمونی رئالیستی^۱

واژه هژمونی از زبان یونانی گرفته شده و به معنای رهبری است. این واژه در زبان فارسی نیز به معنای برتری، سروری و سلطه است. همچنین، مفهوم آن در روابط بین‌الملل، به معنای رهبر یا وضعیت رهبری گروهی از دولت‌هاست. هژمونی به نظمی نامتوازن در روابط بین‌الملل اشاره می‌کند که مطابق آن، یک کشور از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی از بقیه کشورها برتر است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۵۳). اما با مفاهیمی همچون امپراطوری و امپریالیسم نیز متفاوت است. امپراطوری و امپریالیسم نیز با هم فرق دارند. امپراطوری با دست‌اندازی به قلمرو جغرافیایی دیگر کشورها و انضمام آن به خاک خود، برای دستیابی به جمعیت و منابع بیشتر شکل می‌گیرد. در واقع، اساس امپراطوری بر پایه کشورگشایی و نظامی‌گری است، اما هژمونی را نمی‌شود به این معنا دانست. این اصطلاح با مفهوم امپریالیسم نیز تفاوت دارد، زیرا امپریالیسم به معنای سلطه دولت‌های قوی مرکز بر مناطق ضعیف پیرامونی است (پورقیومی، ۱۳۸۸: ۵۱).

مفهوم هژمونی زمانی شکل می‌گیرد که کشوری در تمام مقوله‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی در مقیاسی بسیار برتر از دیگر قدرت‌ها قرار دارد. در وضعیت برقراری هژمونی رقابت ارزشی یا به عبارتی تضاد ایدئولوژیک بین قدرت‌های برتر نظام وجود ندارد و کشور قدرتمند، در خصوص تمامی مقوله‌های قدرت، از نظر کیفی و کمی از سایر کشورها

1. Realistic Hegemony

متمایز است و زیربنای مستقر در آن کشور، به‌طور جهانی مشروعیت دارد. به‌جزاین، ساختار اقتصادی نیز در آن کشور در تمامی جهان پذیرفته می‌شود و هیچ نظام اقتصادی به‌طورجدی آن را با چالش روبه‌رو نمی‌کند (Beyer, 2010: 36). درحقیقت، کشور قدرتمند با زور و نظامی‌گری و اشغال به این موقعیت دست نیافته است؛ بلکه این موقعیت ازطرف سایر کشورها به‌دلیل ویژگی‌های کشوری با قدرت برتر، پذیرفته شده است. نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل همچون: مارکسیسم، رئالیسم و لیبرالیسم، به اشکال مختلف هژمونی را در نظام بین‌الملل ارزیابی کرده‌اند. تفاوت‌هایی نیز در آراء این نظریه‌ها وجود دارد، اما کانون توجه آنها نقش این قدرت، در سامان‌دادن به اقتصاد سیاسی و نیز ایجاد نهادها و رژیم‌های بین‌المللی است (Antoniades, 2008: 61).

به‌طورکلی، تلاش قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به چهار هدف است: تبدیل شدن به هژمونی منطقه‌ای، کسب بیشترین میزان ثروت، قدرت زمینی برتر و تفوق هسته‌ای.



شکل ۱. چهار هدف موردنظر قدرت‌های بزرگ (منبع: نویسندگان)

کشورها در زمینه داشتن ثروت نسبی حساسند، زیرا قدرت اقتصادی پایه قدرت نظامی است. آنها به‌همین دلیل، سعی می‌کنند اقتصادی قدرتمند و پویا داشته باشند؛ زیرا این مسئله، به‌جز افزایش رفاه عمومی راهی مطمئن برای دستیابی به مزیت نظامی بر سایر رقباست. تلاش این قدرت‌ها برای برتربودن در نیروی زمینی نیز به این دلیل است که بهترین راه برای

به حداکثر رساندن سهمشان از قدرت نظامی محسوب می‌شود. در جهانی ایدئال، یک دولت زرادخانه هسته‌ای جهان را در اختیار دارد و این توانایی به آن داده می‌شود که کلیه رقبای را - بدون ترس از مقابله به مثل - نابود کند (Ashcroft, Griffiths & Iffin, 2007: 19).

نکته مهم در دیدگاه نئورئالیستی این است که مزیت نظامی، عامل مهمی در برتری بر سایر رقباست، اما این مزیت، بدون پشتوانه اقتصادی قوی و توانمند محقق نمی‌شود و به همین دلیل، هر کدام از دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل، به دنبال منافع اقتصادی خودشان هستند. به جز این، دولت‌ها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل نیستند؛ بلکه بازیگران غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی و بازار هم مهم هستند. دولت‌ها از آنها حمایت می‌کنند تا با داشتن اقتصاد پویا و قدرتمند، ثروت خود را به بیشترین حد برسانند، زیرا با بیشترین میزان ثروت، هم رفاه عمومی را افزایش می‌دهند و هم برای رسیدن به برتری نظامی از آن استفاده می‌کنند. با توجه به این مسائل، قدرت‌های بزرگ، دولت‌هایی بسیار ثروتمند یا دولت‌هایی هستند که برای تحقق این هدف حرکت می‌کنند. اگر دولتی پول و فناوری برای تجهیز، آموزش و نوسازی مداوم نیروهای خود نداشته باشد، دیگر قادر نیست ارتش قدرتمند ایجاد کند. همچنین، از دید جان مرشایمر^۱، به جز مقدار ثروت، مهم این است که چه مقدار از این ثروت، برای دفاع از کشور گردآوری و برای انجام کارها فراهم می‌شود (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۹۹).

از طرفی، یک دولت، برای احراز صلاحیت به صورت هژمون، به جز قدرت نظامی بالقوه باید به طور چشمگیری از رقبای محلی‌اش ثروتمندتر باشد. قدرت‌های بزرگ سعی دارند ثروت خود را به بیشترین حد برسانند و بسیار علاقه دارند که اقتصادی پویا و قدرتمند داشته باشند؛ زیرا با این کار، قادرند رفاه عمومی را افزایش دهند و همچنین، این امر راهی مطمئن برای دستیابی به مزیت نظامی بر رقباست. قدرت‌های بزرگ، به صورت دولت‌های بسیار ثروتمند دیده می‌شوند یا دولت‌هایی هستند که در آن زمینه حرکت می‌کنند. البته برای اینکه اقتصاد عظیم و غنی بتواند یک کشور را به قدرتی بزرگ مبدل سازد، باید یک نیروی نظامی قوی نیز از آن حمایت کند. برای مثال، ژاپن با وجود داشتن اقتصادی قوی قدرت بزرگ

1. John Joseph Mearsheimer

محسوب نمی‌شود؛ زیرا نیروی نظامی ضعیف و کوچکی دارد و برای تأمین امنیت خود به امریکا وابسته است (Mansbach, 2010: 143). مرشایمر، قدرت دولت‌ها را دو نوع قدرت پنهان و قدرت نظامی می‌داند که به شکل تنگاتنگی باهم در ارتباط هستند. قدرت بالقوه، عناصر اجتماعی - اقتصادی است که در ایجاد و بنیاد قدرت نظامی به کار می‌رود. این نوع قدرت، از میزان ثروت و جمعیت یک کشور سرچشمه می‌گیرد. دولت‌ها به قدرت بالقوه بسیار توجه می‌کنند؛ زیرا ثروت سرشار و جمعیت فراوان، از جمله پیش شرط‌های لازم برای ایجاد نیروی نظامی توانمند است و بدون اقتصادی قوی و پویا نمی‌شود نیروی نظامی قدرتمندی داشت (Worth, 2009: 27 - 28).

هژمونی در دیدگاه رئالیستی

رئالیست‌ها بیشتر بر قدرت صریح و آشکار مرکزی تأکید دارند؛ یعنی قدرتی که با استفاده از آن، هر دولت قادر است رفتار سایر دولت‌ها را تغییر بدهد یا آنها را اصلاح کند. این قدرت، درحقیقت، قدرتی برتر و مادی است که صاحب آن در مقیاس بین‌المللی در زمینه بهره‌برداری از منابع قدرت، به صورت ویژه‌ای اهمیت دارد. دولت هژمون، از نظر اقتصادی توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بسیار زیادی دارد که از این طریق، قادر است سایر دولت‌ها را به ساختار اقتصادی و تجاری مدنظر خود ترغیب یا مجبور کند (پورااحمدی، ۱۳۸۷: ۳۹).

رئالیست‌های کلاسیک بیشتر بر قدرت و سیاست تأکید داشتند، اما نئورئالیست‌ها معتقدند اقتصاد و کسب ثروت هم به اندازه دولت و سیاست مهم است، زیرا از طریق کسب ثروت، می‌شود برای پیشینه‌سازی قدرت اقدام کرد. بدون پشتوانه اقتصاد و ثروت نمی‌شود در سایر جنبه‌ها نیز قدرتمند شد. جان مرشایمر، از جمله نوآوران گرایان محسوب می‌شود که درباره هژمونی بحث کرده است. مباحث او از منظر واقع‌گرایی تهاجمی اهمیت دارد. ویژگی عمده دیدگاه‌های مرشایمر، توجه بیشتر به قدرت نظامی و تهاجمی کشور هژمون است. او با تأثیرپذیری از کنت والترا^۱، ساختار آنارشی و فقدان قدرت مرکزی را مهم‌ترین مشخصه نظام بین‌الملل می‌داند و به باور او این اوضاع باعث نمی‌شود که کشورها از جنگ و توسعه‌طلبی

1. Kenneth Neal Waltz

اجتناب کنند، بلکه وضعیتی را پدید می‌آورد که آنان در صورت امکان، برای افزایش نفوذ، قدرت و درنهایت، هژمونی خود اقدام می‌کنند. از این دیدگاه، دولت‌ها در حالت ناامنی دائمی به سر می‌برند و همواره نسبت به تمامی کشورها و قدرت‌های دیگر نامطمئن و بی‌اعتماد هستند، زیرا در هر موقعیتی ممکن است یکی از آنان به اقدامی علیه امنیت دیگران دست بزنند، در چنین وضعیتی، بهترین راه برای رسیدن به امنیت بیشتر، افزایش قدرت و مفهوم کردن دیگر دولت‌هایی است که ممکن است آسایش آنها را تهدید کنند (آجیلی و جلوداری، ۱۳۹۵: ۵).

براین اساس، قدرت‌ها تاحدممکن، برای غلبه و استیلا بر دیگران اقدام نخواهند کرد، بلکه همواره در وضعیت تهاجم بالقوه قرار دارند تا هر جا ممکن باشد، برای تحمیل اراده خود بر دیگران اقدام کنند. طبق دیدگاه او این مهم‌ترین و اصلی‌ترین تأثیر نظام هرج و مرج بر رفتار و نحوه عملکرد دولت‌ها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ است. آنها بیش از هر چیز، به دنبال بقا و امنیت و تاحدامکان، امنیت مطلق هستند. برای دستیابی به این هدف است که دولت‌ها نخست در پی دست‌یافتن به موقعیت هژمونی منطقه‌ای و سپس در صورت امکان، به هژمونی جهانی هستند. زمانی می‌شود امنیت مطلق را به دست آورد که قدرتی بر دیگر قدرت‌ها به‌طور کامل تفوق داشته باشد و تهدید بالقوه آنها را برطرف کند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۵ - ۲۶). به عبارتی در این دیدگاه، افزایش قدرت برای تأمین امنیت و بقا نیست، بلکه افزایش قدرت تاحدی است که دولت مدنظر، به قدرتی برتر تبدیل شود و به‌طور کامل نسبت به بقیه دولت‌ها برتری یابد.

ماهیت سیاست‌های تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران

با ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید، سیاست‌های عمل‌گرای امریکا سه جریان کلان را در غرب آسیا پیگیری نمود: جریان نخست، حضور حداقلی با محوریت کاهش هزینه‌های اقتصادی؛ جریان دوم تحدید قدرت دشمنان با کاربست تهدید و تحریم؛ جریان سوم نیز معطوف به توسعه درآمدهای اقتصادی با رویکردهای نظامی‌کردن و پیمان‌های اقتصادی با متحدین منطقه همچون عربستان. در هر سه رویکرد، ترامپ، جمهوری اسلامی ایران را به‌مثابه مانع مهمی برای تحقق اهداف خود (حداقل در جریان‌های اول و دوم) تلقی نمود. لذا سیاست‌های خود را به سمت وسوی ایران‌هراسی و تحقق هلال شیعی سوق داد. در ذیل برخی از مهم‌ترین راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران را تبیین خواهیم نمود.

احیای هژمونیسم امریکا در قالب نفی تئوری اوباما: بسیاری از تحلیل‌گران سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بر این باورند که در دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما منطقه غرب آسیا اهمیت خود را در سیاست خارجی امریکا از دست داده است و یکی از مهم‌ترین نشانه‌های این عدم اهمیت را تمایل به عدم مداخله دولت امریکا در این منطقه و به‌خصوص در امور دولت‌های انقلابی آن بیان کرده‌اند. این دسته از تحلیل‌گران علت‌های گوناگونی برای اثبات مدعای خود بیان می‌کنند که می‌توان از مهم‌ترین آن به بحران اقتصادی و مالی امریکا در سال ۲۰۰۸، کاهش وابستگی دولت امریکا به نفت وارداتی، اولویت یافتن اقتصاد در سیاست خارجی اوباما، چندجانبه‌گرایی و تمرکز بر حوزه پاسیفیک (ثقل‌گرایی آسیایی به‌عنوان بخشی از راهبرد بزرگ) در عوض تمرکز بر منطقه غرب آسیا، توجه به امور داخلی به‌جای سیاست خارجی و... اشاره کرد. بنابراین، از این دیدگاه مجموعه این عوامل باعث عدم تمایل دولت امریکا به مداخله مستقیم در غرب آسیا در راستای مدیریت منازعات این منطقه و مهار دولت‌های انقلابی شده است (رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۵: ۴۳).



شکل ۲. مهم‌ترین دلایل افول هژمونی امریکا در دوران باراک اوباما (منبع: نویسندگان)

این مسئله یعنی افول هژمونی امریکا، بارها از سوی جمهوری خواهان مطرح شد، به گونه‌ای که ترامپ در مناظرات انتخاباتی خود، با انتقاد وسیع از عملکرد اوپاما، وی را به سازش با دولت‌های انقلابی منطقه به ویژه جمهوری اسلامی ایران متهم نمود. از طرفی، سیاست‌های اوپاما به زعم رهبران جمهوری خواه، بهترین فرصت برای توسعه روزافزون تروریسم در منطقه غرب آسیا شد. در این میان، ایران کانون نخست اتهامات قلمداد شد (Stokes, 2018: 138). عدم موفقیت سیاست‌های نظامی سعودی‌ها در بحران یمن و حملات موشکی انصارالله به مواضع نفتی سعودی‌ها، اسارت چندتن از نیروهای دریایی امریکا از سوی نیروهای نظامی سپاه پاسداران در خلیج فارس که بار روانی سنگینی برای امریکایی‌ها به همراه داشت در کنار تهدید به بستن تنگه هرمز که گلوگاه ترانزیتی نفت دنیاست، ترامپ را قانع کرد که احیای هژمونی امریکا در منطقه خلیج فارس، با مانع مهمی به نام ایران مواجه است. لذا ترامپ در گام نخست، به نفی سیاست‌های دوران اوپاما مبادرت نمود.

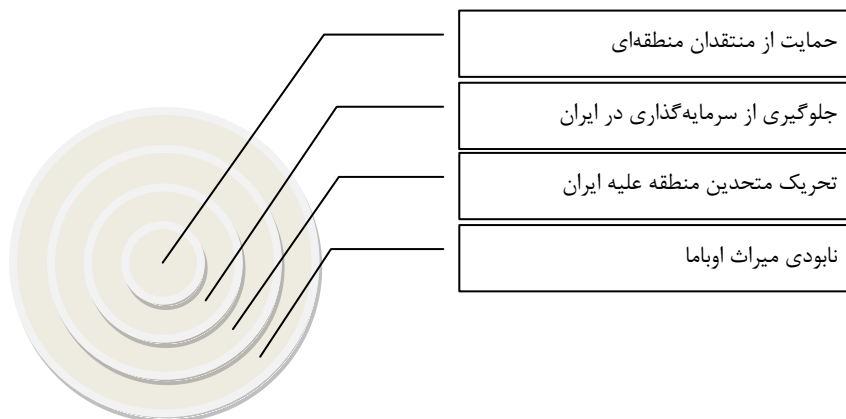
ناکارآمدی تحریم‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران در پسا برجام: اوپاما با اجرای رویکرد بین‌المللی گرای لیبرال به دنبال تقویت جایگاه امریکا در عرصه بین‌المللی و تبدیل آن به یک هژمون چندجانبه‌گرا در مقایسه با زمان حکومت جورج بوش بود که امریکا یک نقش امپراتورمآبانه را ایفا می‌کرد (David & Grondin, 2016: 222). در این راستا، تنها یک سال پس از پیروزی در انتخابات، اوپاما به دلیل تقویت دیپلماسی بین‌المللی و گسترش همکاری‌های جهانی موفق به دریافت جایزه صلح نوبل شد.

یکی از مهم‌ترین رویکردهای ترامپ چه هنگام مبارزات انتخاباتی با دموکرات‌ها و چه پس از انتخابات ریاست جمهوری، نقد و نفی سیاست‌های دموکرات‌ها به ویژه باراک اوپاما در خصوص مسئله مذاکرات با ایران بوده است (Thompson, 2018: 2). از طرفی، در حالی که سیاست تحریمی دولت اوپاما بیشتر بر انگیزه متعهدسازی ایران به قواعد و هنجارهای بین‌المللی مبتنی بوده است، انگیزه اصلی دولت ترامپ پیشبرد حداکثری منافع ملی امریکا فارغ از چارچوب‌ها و محدودیت‌های حقوقی بین‌المللی است. از این منظر، پذیرش برجام برای دولت اوپاما سیاستی کارآمد بود، چون سیاست هسته‌ای ایران را با هنجارهای بین‌المللی

همهانگ می‌کرد، اما برای دولت ترامپ با این استدلال که فاقد منفعت قابل توجه برای امریکاست، ناکارآمد تلقی شد (قنبرلو، ۱۳۹۷: ۷۶ - ۷۷).

اما ترامپ بارها اعلام کرد که سیاست‌های باراک اوباما نه تنها به اعمال محدودیت‌ها برای ایران منتهی نشد، بلکه بستر ساز قدرت فزاینده نظامی ایران در منطقه و نفوذ این کشور در غرب آسیا شده است. استدلال‌های ترامپ در این رابطه مواردی همچون تجهیزات موشکی، حمایت‌های نظامی از شبه‌نظامیان شیعی در منطقه و نفوذ وسیع ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران بوده است (Alcaro, 2018: 14). لذا ترامپ با تشدید رویکردهای تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه پس از الغای برجام در صدد تحقق برخی از مهم‌ترین اهداف بوده است:

۱. نابودی میراث مبتنی بر سازش و مدارای اوباما با جمهوری اسلامی ایران در راستای جلوگیری از نفوذ روزافزون ایران در منطقه؛
۲. تحریک متحدین منطقه به‌ویژه بن‌سلمان و نتانیاهو علیه ایران؛
۳. جلوگیری از سرمایه‌گذاری در ایران و توسعه اقتصادی آن؛
۴. دستیابی به دلارهای پادشاهان ثروتمند خلیج فارس.



شکل ۳. اهداف ترامپ در قرار دادن سپاه در فهرست گروه‌های تروریستی (منبع: نویسندگان)

گسست هم‌گرایی میان جبهه مقاومت شیعیان: سومین علت تشدید رویکردهای تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران از سوی ترامپ، ایجاد نوعی خدشه و واگرایی تدریجی میان شیعیان و

جبهه مقاومت در منطقه است. واقعیت این است که با ظهور گروهک تروریستی داعش و سقوط شهرهای مهمی از عراق و سوریه، جمهوری اسلامی ایران علاوه بر حمایت‌های لجستیکی از متحدین خود یعنی دولت‌های اسد در سوریه و حیدرآبادی در عراق، دستاوردهای گروهک تروریستی را نه تنها با مشکلات عدیده‌ای مواجه نمود، بلکه این مسئله زمینه‌های ائتلاف قدرتمندتر شیعیان را در منطقه فراهم کرد (al-Khoei, Geranmayeh & Toaldo, 2017: 6). شکل‌گیری شبه‌نظامیان حشدالشعبی در عراق، توسعه روزافزون قدرت موشکی و نظامی حزب‌الله لبنان، ساختاربندی نوین نظامیان شیعه در افغانستان و ائتلاف وسیع با انصارالله یمن، عملاً مواضع منطقه را به نفع ایران تغییر داد، حال آنکه، ظهور و قوام داعش اصولاً با هدف انحطاط دولت‌های شیعی منطقه همچون عراق و سوریه شکل گرفته بود (O'Driscoll & Van Zoonen, 2017: 24).

پس از اضمحلال نسبی تکفیریون داعش، امریکا و دیگر متحدان منطقه‌ای، به‌خوبی دریافتند که ظهور داعش، نتیجه‌ای معکوس داد، به این صورت که نه تنها اهداف موردنظر محقق نشد، بلکه هم‌گرایی شیعیان منطقه حداقل در صد سال گذشته به بیشترین میزان خود رسید. این مسئله را نیز نباید فراموش کرد که بسیاری از نظریه‌پردازان نظامی عراق، همچون ابومهدی المهندس، شیخ اکرم الکعبی، فرمانده جنبش نجبای عراق، کتاب حزب‌الله عراق و بسیاری دیگر از شبه‌نظامیان فعال در منطقه همگی به نوعی در هم‌گرایی کامل با سیاست‌های ایران قرار دارند. همچنین میزان محبوبیت فرماندهان نظامی ایران، به‌ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همچون سردار سلیمانی در کشورهای منطقه به‌ویژه عراق و سوریه به بیشترین میزان خود حداقل در چهار دهه اخیر رسیده است (Parello-Plesner, 2018: 16).

تأمین امنیت رژیم صهیونیستی: چهارمین علت تشدید سیاست‌های خصمانه ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران را باید حمایت از امنیت و هویت یهودیان به‌ویژه رژیم صهیونیستی دانست. مقاومت برخی از کشورهای منطقه در مقابل هژمونی امریکا با محوریت و رهبری ایران از جمله مهم‌ترین بحران‌های سیاسی غرب آسیا (خاورمیانه) را تشکیل می‌دهد (Scazzieri, 2017: 6). در این راستا، اولین نکته رژیم صهیونیستی است که به‌عنوان متحد راهبردی امریکا و حافظ منافع آن در غرب آسیا در معرض تهدید جدی ناشی از مقاومت اسلامی به‌ویژه از سوی

انقلاب اسلامی ایران است. طرح «خاورمیانه بزرگ» بوش در ابتدا با هدف تهدیدزدایی از رژیم صهیونیستی و تضمین امنیت آن ارائه شد. در مقابل، رژیم صهیونیستی نیز به‌عنوان اصلی‌ترین حامی سیاست‌های منطقه‌ای امریکا نقش ایفا می‌کند. در تحولات غرب آسیا رژیم صهیونیستی گزینه‌ای مطمئن و مورداعتماد نظام سرمایه‌داری است که بتواند نظم موجود را حفظ کند. در این راستا، اشغال نظامی عراق علاوه بر امحای یکی از جدی‌ترین دشمنان رژیم صهیونیستی حیطه امنیتی تل آویو را تا بغداد توسعه می‌دهد و به‌طور هم‌زمان با تهدیدات ایران و حزب‌الله لبنان مقابله می‌کند (سیمبر، ۱۳۸۹: ۱۱۶ - ۱۱۷).

در عین حال نباید فراموش کنیم که اسلام سیاسی با محوریت و مرکزیت انقلاب اسلامی ایران یکی از منابع مهم و الهام‌بخش برای مخالفت‌های امریکا با ایران است. بحران یازدهم سپتامبر باعث شد تا امریکا بتواند از طریق اشغال نظامی افغانستان و عراق دست به محاصره فیزیکی ایران بزند. اما همین اشغال، یک جنبه پارادوکس گونه دارد؛ چراکه هم‌زمان با اشغال عراق، زمینه راهبردی قدرت‌یافتن بیش از صد و چهل میلیون جمعیت شیعه منطقه با رهبری جمهوری اسلامی ایران فراهم آمد (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۷: ۱۹۹ - ۱۹۸). این در حالی است که باید به‌خاطر داشته باشیم دیدگاه باز و عمیق اسلام شیعه با دیدگاه مبتنی بر تفسیر سلفی از اسلام و قرآن سنخیتی ندارد و ایرانیان شیعه و شیعیان عراق نیز خود اولین قربانی این افراطی‌گری اسلام سلفی هستند، اما دولت امریکا اصرار دارد تا ایران را رهبر تروریسم در منطقه و در سطح نظام بین‌الملل معرفی کند و به‌این ترتیب آن را منزوی و محدود کند. دولت‌مردان و سیاست‌گذاران امریکا ریشه تروریسم در غرب آسیا را بنیادگرایی اسلامی - ایرانی می‌بینند (Nasr, 2006: 30 - 31).

از طرفی، حمایت از آرمان‌های فلسطین و آزادی قدس، یکی از مهم‌ترین دلایل عناد و خصومت جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی بوده است. در واقع، ریشه‌های این چالش مبنایی ایدئولوژیک داشته و جمهوری اسلامی ایران نیز پیشتر چند تن از فرماندهان ارشد خود همچون احمد متوسلیان را بر اثر تحرکات رژیم اشغالگر قدس از دست داده است. همچنین ترور برخی از دانشمندان هسته‌ای ایران، میزان این چالش را به بیشترین میزان خود رسانده

1. Greater Middle East

است. اوج این مسئله شهادت چند تن از پاسداران ایرانی در حملات صهیونیست‌ها در سوریه بوده است (Barnes-Dacey, Geranmayeh & Lovatt, 2017: 6).

واقعیت دیگر این است که رژیم اشغالگر قدس، یکی از شکننده‌ترین ژئوپولیتیک‌های منطقه را دارد. این مسئله به لحاظ امنیتی می‌تواند بسترساز بی‌ثباتی برای این رژیم قلمداد شود، به نحوی که امروزه، حزب‌الله لبنان، سوریه و شبه‌نظامیان عراق یکی از بزرگترین تهدیدات امنیتی این رژیم قلمداد می‌شوند (Pollack, 2017: 9). رژیم اشغالگر قدس در راستای مقابله به مثل با سیاست‌های جبهه مقاومت به چند رویکرد کلی مبادرت نموده است:

۱. ناامن کردن مرزهای جمهوری اسلامی ایران با توسل به ورود تروریست‌ها به داخل مرزهای ایران؛

۲. توسعه فعالیت‌های جاسوسی در خصوص سپاه به‌ویژه در زمینه‌های موشکی و نظامی؛

۳. ترور دانشمندان و مهندسين نظامی سپاه همچون حسن تهرانی مقدم و...؛

۴. حمایت‌های لجستیکی و اقتصادی از گروهک‌های تروریستی در مناطق غربی و جنوب

شرقی ایران؛

۵. تحریک متحدین منطقه‌ای و فرماندهان منطقه‌ای در محکومیت فعالیت‌های سپاه و فرماندهان

آن؛

۶. حمله مستقیم به مواضع سپاه پاسداران در برخی از مناطق غرب آسیا همچون سوریه؛

۷. جنگ رسانه‌ای وسیع و تبلیغات گسترده علیه سپاه؛

۸. تهدید فرماندهان ارشد سپاه به جنگ مستقیم (Juneau, 2017: 67 - 69).

توسعه نظامی‌گری (میلیتاریزم) در منطقه با محوریت تشدید تقابل ایدئولوژی‌های وهابی و شیعی

تحولات غرب آسیا که از آن به‌عنوان بهار عربی یا بیداری اسلامی نیز نامبرده شده است، به سلسله قیام‌هایی اطلاق می‌شود که در کشورهای عربی رخ داد. این قیام‌ها از سال ۲۰۱۲ آغاز شد که اولین قیام در تونس بود و پس از آن در مصر، لیبی، یمن و بحرین ادامه یافت. این قیام‌ها در تونس، مصر، لیبی و یمن به سرنگونی حکومت منجر شد و در بحرین، نبرد میان مردم و حکومت همچنان ادامه دارد (عالیشاهی، سالاروند و محمودی، ۱۳۹۵: ۱۲). عربستان باتوجه به رسالتی که برای خود به‌عنوان رهبر جهان اسلام تعریف کرده بود و همچنین برای

تداوم و گسترش نفوذ خود در منطقه، واکنش‌های جدی از خود در قبال تحولات غرب آسیا بروز داد. این کشور که تا پیش از این به اتخاذ سیاست محافظه‌کارانه معروف بود، پس از بروز تحولات از بیم اینکه پایه‌های سلطنت سنتی خود را متزلزل ببیند، سیاست تهاجمی را در دستور کار خود قرارداد. این سیاست در قبال قدرت‌های منطقه‌ای اعم از ایران، قطر، ترکیه و حتی پاکستان و مصر رویه‌های عمل‌گرایی متفاوتی را سیر نموده است (جلال‌پور و جعفری، ۱۳۹۷: ۹۹).

در این میان، روابط عربستان با محوریت اسلام و هابی با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان زمامدار جهان تشیع از اهمیت بالایی برخوردار است. این روابط هرچند روند پرنوسانی را حداقل از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران به‌همراه داشته است، لکن اصل رقابت‌های ایدئولوژیکی مبتنی بر بی‌اعتمادی دوسویه همواره میان دو کشور برقرار بوده است. نقطه عطف تحول در سیاست خارجی عربستان را می‌توان در بیشینه‌سازی تقابل با ایران در همه حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی در سطح منطقه و در نظام بین‌الملل مشاهده کرد. در این زمینه، عربستان از قدرت‌یابی ایران پس از ظهور یک دولت شیعی در عراق و تحولات غرب آسیا پس از بیداری اسلامی و توافق هسته‌ای ایران موسوم به برجام، به‌شدت نگران شده بود، لذا سیاست‌های خود را به سمت وسوی تشدید چالش‌ها و تنش‌ها با جمهوری اسلامی ایران و دیگر شیعیان منطقه سوق داد (عالیشاهی، مسعودنیا و فروزان، ۱۳۹۶).

سعودی‌ها با احیای روابط با آمریکا در دوره ترامپ، به ایجاد ائتلافی منطقه‌ای و بین‌المللی علیه ایران به اتهام حمایت از تروریسم در نشست ریاض ۲۰۱۲ پرداختند و در سازمان‌هایی مانند اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل متحد اقدامات تبلیغاتی و عملیاتی وسیعی را در مقابله با ایران و محور مقاومت به‌ویژه حزب‌الله لبنان و حوثی‌های یمن در دستور کار قرار دادند. از سوی دیگر، با کارشکنی در لغو تحریم‌های اقتصادی جامعه بین‌المللی علیه ایران در دوران پس‌برجام نیز تلاش کرده است تا فشارهای اقتصادی علیه ایران را تشدید کنند. عربستان حتی با اعلام صریح بن‌سلمان مبنی بر کشاندن جنگ به درون مرزهای ایران، به تحولات داخلی و ایجاد ناآرامی و اغتشاشات

اجتماعی در ایران از طریق جریان‌های سلفی وابسته روی آورد (مسعودنیا، فروزان و عالیشاهی، ۱۳۹۵: ۱۵۶).

علاوه بر این، با تعیین اولویت تقابل با ایران، با پیدایش منافع مشترک رژیم صهیونیستی - سعودی، تلاش‌های مشترک هردو برای مهار ایران و تبدیل شدن آن به هژمون منطقه (باتوجه به درگیری نظامی در سوریه، عراق و یمن) افزایش یافت. در این زمینه، سران نظامی و امنیتی رژیم صهیونیستی و سعودی، با هم دیدارهایی داشتند، به طوری که حتی بنا بر گزارش‌ها، رئیس موساد با رؤسای سرویس اطلاعاتی و امنیت ملی عربستان دیدار داشته است. همچنین، میثرداگان رئیس موساد، از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ میلادی، مذاکراتی با ریاض برای به کارگیری حریم هوایی عربستان به منظور حمله احتمالی به ایران داشته است (رستمی و تارا، ۱۳۹۷: ۱۲۴). مجموعه این تحولات در سیاست‌های منطقه‌ای عربستان، نشان‌دهنده آغاز دوره جدیدی از رویکردهای این کشور به منظور حفظ منافع داخلی و منطقه‌ای آن با اتخاذ رویکردی تهاجمی باتوجه به تحولات غرب آسیاست که نشان‌دهنده ماجراجویی‌های رهبران جدید است (جاودانی مقدم و حریرفروش، ۱۳۹۷: ۵۳).

در این رابطه، دونالد ترامپ با شخصیت اقتصادمحوری که دارد برای تعمیق گسست ایدئولوژیکی میان جریان وهابیت سعودی و جبهه مقاومت شیعیان به رهبری جمهوری اسلامی ایران از دو رویکرد کلان ذیل بهره برده است:

استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی عربستان: بن سلمان مدت‌ها پیش از ولایتعهدی، از سیاست‌های جمهوری خواهان حمایت می‌کرد، وی که استقرار ولایتعهدی خود را منوط به حمایت امریکایی‌ها می‌دانست و از سویی دیگر با اشراف بر این موضوع که افرادی همچون ترامپ، شخصیتی کاملاً تجاری و اقتصادی دارند، درصدد حمایت‌های اقتصادی کلان از جمهوری خواهان برآمد. درهمین راستا، در جریان کمپین انتخاباتی ترامپ، سناریوی به تخت نشستن محمد بن سلمان نیز کلید خورد. اخیراً سندی منتشر شده است که براساس آن این مسئله را آشکار کرده است که ترامپ در ازای ورود پول‌های عربستان به بازارهای امریکا قول حمایت از ولایتعهدی بن سلمان را داده بود. طبق این سند، محمد بن سلمان کمی پس از انتخاب دونالد ترامپ، به ریاست جمهوری امریکا، طرح کاملی را به ترامپ داده بود که بیشتر

بندهایش شامل قراردادهای و سرمایه‌گذاری صدها میلیارد دلاری تحت عنوان هماهنگی با اهداف برنامه‌های انتخاباتی او بودند. براساس این سند، محمد بن سلمان نام این طرح را «رویکرد عربستان برای مشارکت راهبردی با امریکا» و عنوان فرعی «درخواست ارائه‌شده به رئیس‌جمهور منتخب امریکا» قید کرده و ترامپ هم با اجرای آن طی چند مرحله موافقت کرده بود. بند اول این طرح افزایش دارایی‌های عربستان در امریکا تا ۲ هزار میلیارد دلار طی چهار سال آتی است. بند دوم تعهد به هماهنگی با کشورهای حوزه خلیج فارس برای ایجاد صندوق اعتبار برای تأمین هزینه‌های طرح‌های سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های امریکا به ارزش ۵۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار و مشارکت در سرمایه‌گذاری‌ها طبق اولویت‌های برنامه‌های انتخاباتی است و شامل تعداد زیادی توافقنامه تعهدات عربستان با واشنگتن در حوزه‌های سرمایه‌گذاری و مشارکت‌های اقتصادی و راهبردی در حوزه‌های انرژی و نفت می‌شود. در این طرح تأکید شده است که عربستان در ایجاد ۲۵ میلیون فرصت شغلی در امریکا طی ۱۰ سال آتی مشارکت خواهد کرد. همچنین در این طرح پیشنهاد ایجاد یک منطقه تجاری امریکایی در ساحل دریای سرخ تحت نظارت سازمان‌های امریکایی داده شده است. این منطقه تجاری می‌تواند دروازه امریکا به آفریقا و غرب آسیا باشد. عربستان به موجب این طرح یک پایگاه نظامی را در دریای سرخ در اختیار امریکا قرار می‌دهد. طرح یادشده در بخش سرمایه‌گذاری میزان دارایی‌های عربستان در امریکا را حدود یک تریلیون دلار و در راستای تقویت ارتباطات اجتماعی عنوان می‌کند (روزنامه کیهان، ۷ تیر ۱۳۹۶).

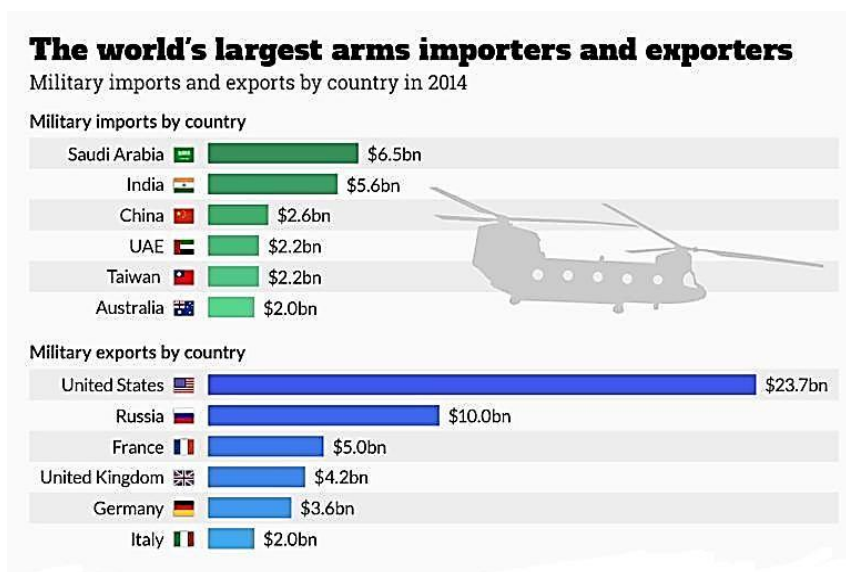
توسعه قراردادهای نظامی و تسلیحاتی

ترامپ برای تحقق سیاست‌های تهاجمی خود علیه جمهوری اسلامی ایران به توسعه قراردادهای تسلیحاتی بزرگی با عربستان مبادرت نمود. استفاده از چنین هزینه‌های سنگینی به‌زعم بن سلمان شاید بتواند در ادامه بسترساز توسعه قدرت این کشور در منطقه در راستای سرکوبی جنبش‌های مقاومت همچون حزب‌الله لبنان، انصارالله یمن و حشدالشعبی عراق و در نهایت بازدارنده مهم قدرت جمهوری اسلامی ایران شود. این مسئله که پیش از بن سلمان نیز سعودی‌ها سابقه خرید تسلیحات از امریکا داشته‌اند، کاملاً صحیح است، لکن هیچگاه در

تاریخ نظامی - سیاسی عربستان چنین حجمی از تسلیحات از سوی امریکا به این کشور فروخته نشده بود (Holland, 2017: 2).

- در واقع، بن‌سلمان، با اتخاذ چنین سیاستی، چند هدف عمده را دنبال می‌کرد:
- توسعه روزافزون قدرت نظامی عربستان؛
- مقابله با جمهوری اسلامی ایران، حزب‌الله، انصارالله و...؛
- ضمانت اقتصادی لازم به ترامپ با توجه به شخصیت اقتصادی - تجاری وی (ترامپ) در راستای تحقق سیاست‌های جمهوری خواهان؛
- تضمین ثبات و امنیت رژیم صهیونیستی به امریکا در صورت وقوع جنگ و ارائه همکاری‌های لازم با این رژیم با توجه به نفوذ روزافزون جمهوری اسلامی ایران در منطقه؛
- تأسیس ناتوی عربی - غربی در راستای مقابله با ائتلاف ایران - روسیه (- Malsin, 2017: 1).

(2).



نمودار ۱. بزرگترین صادرکنندگان و واردکنندگان تسلیحات (مسعودنیا، فروزان و عالیشاهی، ۱۳۹۵: ۱۵۱)

پیامدهای نظامی و امنیتی تشدید سیاست‌های تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران

پس از تبیین ریشه‌های اتخاذ سیاست‌های تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران؛ به عقیده نویسنده چهار پیامد کلان این سیاست را می‌توان شامل موارد ذیل دانست:

۱. شکست قطعی در مجاب‌کردن مسئولین جمهوری اسلامی ایران در انعقاد یک معاهده نوین با ترامپ به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین سیاست‌های تشدید تحریم‌ها و تهدیدهای نظامی از سوی آمریکا در برابر جمهوری اسلامی ایران، وادارکردن کشورمان به برگزاری دور جدیدی از مذاکرات باشد. این مسئله را بارها ترامپ در سخنانش اذعان داشت. در واقع، قدرت نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه و توسعه قدرت موشکی و بازدارندگی نظامی کشورمان امروزه برای همگان آشکار است. این مسئله به‌ویژه در دوران منتهی به بیداری اسلامی، ظهور و سقوط داعش و جنگ یمن بسیار ملموس‌تر شده است. به همین سبب، ترامپ با اعمال شدیدترین تحریم‌های اقتصادی و نیز قراردادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ذیل گروه‌های تروریستی بین‌المللی بیش‌ازپیش از قدرت و نفوذ نظامی و امنیتی کشورمان احساس خطر کرده است. بنابراین، مجاب‌کردن مسئولین دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران به انعقاد قرارداد جدید با ترامپ، یکی از پیامدهای این مسئله می‌باشد. هرچند به عقیده نویسنده باتوجه به عدم تعهد آمریکا، مواضع قاطع رهبر انقلاب اسلامی و عدم اقبال عمومی جامعه ایران به برقراری مذاکرات جدید، این پیامد بسیار بعید است.

۲. افزایش فشارها از سوی طیف‌های اپوزیسیون داخلی آمریکا

واقعیت این است که دونالد ترامپ، امروزه با بیشترین مخالفت‌ها و انتقادات از سوی طیف‌های سیاسی آمریکا مواجه شده است. دامنه این مخالفت‌ها، حتی به طیف‌های نومحافظه‌کاران رادیکالی همچون جرج بوش نیز رسیده است. اوج مخالفت‌ها با سیاست‌های فرافکنانه ترامپ، طرح مسئله استیضاح اوست. دستاوردهای ترامپ، در عرصه سیاست خارجی، به‌ویژه زمینه‌های اقتصادی با جمهوری خلق چین، عدم دستیابی به یک توافق متقن با کره شمالی، شکست سیاست‌های آمریکا در غرب آسیا به‌ویژه در برابر جمهوری اسلامی ایران در عرصه سیاست خارجی و عدم تحقق ترامپ درخصوص توسعه اقتصادی آمریکا، وضعیت نابهنجار بیمه و بیکاری در این کشور و اخیراً پرونده افشای مکالمه ترامپ با مسئولین اوکراین در پرونده فرزند آقای «جو بایدن» مجموعه‌ای از مهم‌ترین دستاویز دموکرات‌ها و سایر مخالفین

ترامپ برای غیرقابل موجه دانستن وی در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری امریکاست. عدم موفقیت در به سرانجام رساندن پرونده هسته‌ای ایران و شکست در سیاست‌های منتهی به معامله قرن و عدم دستاورد خاص در سیاست‌های خاورمیانه‌ای امریکا برخی دیگر از مهم‌ترین دلایل فشار طیف‌های اپوزیسیون امریکا به ترامپ است.

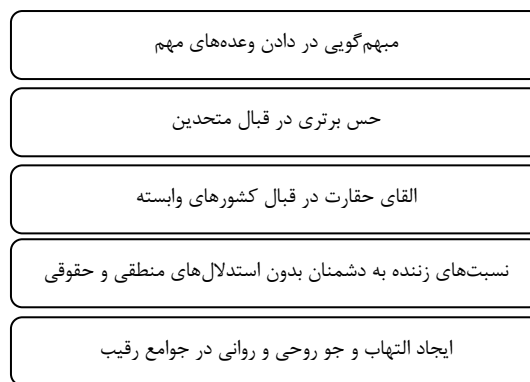
۳. تنبیه از سوی افکار بین‌المللی

باید اذعان کرد که سیاست‌های اقتدارگرایانه ترامپ و استفاده از ادبیات نامتعارف در رسوم بین‌المللی نه تنها در برابر جمهوری اسلامی ایران که در قبال مسائل داخلی این کشور نیز نگرانی‌های عمده‌ای را برانگیخته است. این مسئله به خصوص در برابر کشورهای کره شمالی، جمهوری خلق چین، اتحادیه اروپا، ترکیه و کشورهای بسیار دیگری دیده می‌شود. به عنوان مثال، استفاده از ادبیات نامرسوم و خارج از عرف دیپلماتیک «گاو شیرده!» در وصف ثروت سعودی‌ها که از راهبردی‌ترین متحدین امریکایی‌ها در منطقه به شمار می‌روند و یا ادبیات سیاسی زننده «احمق نباش!» خطاب به رجب طیب اردوغان در لشگرکشی به کردستان سوریه را می‌توان نمونه‌هایی در این رابطه دانست. ریشه‌های این مسئله را باید در شخصیت مبتنی بر خودکامگی (نارسیسیسم)^۱ وی قلمداد نمود. به دیگر سخن، بخش مهمی از سیاست خارجی ترامپ، ناشی از رفتار غیرمعمول شخصیتی وی است (ساجدی، ۱۳۹۶: ۶۹). از طرفی، او هنوز به رئیس‌جمهوری متعارف تبدیل نشده است، اما بسیاری از مشاورانش، کنگره و دادگاه‌ها می‌توانند در هنجارمند کردن رفتار او نقش مهمی ایفا کنند (Larres, 2017: 14). خودشیفتگی‌هایی که بعضاً نه تنها در برابر دشمنان امریکا همچون کره شمالی، جمهوری اسلامی ایران، سوریه، لیبی و عراق صورت می‌گیرد، بلکه بعضاً دامن متحدان این کشور همچون اتحادیه اروپا، عربستان و چین را نیز دربر گرفته است (Johnston, 2016: 53).

شخصیت نارسیسیستی ترامپ را می‌توان در چند مسئله مهم تبیین نمود: نخست، مبهم‌گویی در دادن وعده‌ها و تلاش عامدانه برای آشکارنکردن وعده‌های مهم (اشرف نظری و

۱. Narcissism: نارسیسیسم به معنای اعتماد افراطی به خود و تکیه بر خودانگاشت‌های درونی است. آندرو موریسون معتقد است در دوران بزرگسالی، میزان مفیدی از خودشیفتگی در افراد به وجود می‌آید که آنها را قادر می‌سازد تا در رابطه برقرارکردن با دیگران، توانمندی و فردیت خود را به طرز قابل توجهی در نظر بگیرند.

ملایی مظفری، ۱۳۹۷: ۱۲۴)؛ دوم، تبیین حس برتری در برابر متحدین مانند حس برتری آمریکا در قبال اتحادیه اروپا و اطاعت‌پذیری محض در سیاست‌های جهانی؛ سوم، القای حقارت در برابر کشورهای وابسته مانند تلقی عربستان به‌مثابه «گاو شیرده»؛ چهارم، القای نسبت‌های زننده به دشمنان بدون توسل به استدلال‌های منطقی، واقعی یا حقوقی؛ پنجم، ایجاد التهاب و جوی مملو از بحران‌های روحی و روانی در جوامع رقیب (Lee, 2017: 79).



شکل ۴. شاخصه‌های نارسیسیستی ترامپ در عرصه سیاست

تهدید منافع اقتصادی آمریکا در منطقه

به عقیده نویسنده یکی از محتمل‌ترین پیامدهای تشدید راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران، به‌خطرات دادن منافع اقتصادی این کشور در خلیج فارس است. به‌عنوان مثال، با توجه به قدرت فزاینده نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران و استیلای این کشور بر تنگه راهبردی هرمز، هرگونه تهدید یا تنش علیه ایران، یقیناً منافع نفتی آمریکا به‌ویژه تردد نفتکش‌های شرکت آرامکو را به‌خطر خواهد انداخت. این مسئله را در کنار تهدیدات به‌عمل‌رسیده انصارالله یمن نیز باید افزود. به‌دیگرسخن، آمریکا که سهمی معادل ۵۰ درصد از فروش این شرکت را به‌دست می‌آورد، پیشتر با چند موشک از نیروهای انقلابی یمن، با ضررهای هنگفتی مواجه شد. حال چنانچه راهبردهای ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران تشدید شود، تردد هرگونه کشتی نفتی در خلیج فارس با دشواری‌های بسیاری مواجه خواهد

شد. لذا تهدید منافع اقتصادی امریکا در خلیج فارس را باید یکی دیگر از پیامدهای سیاست‌های تهاجمی ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، نویسنده با تأکید بر نظریه هژمونی رئالیستی، سعی در تجزیه و تحلیل و ارائه پاسخی مستدل به این سؤال داشته است که اصولاً ماهیت راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران چه بوده است و چنین سیاست‌ها و راهبردهایی چه بازخوردهایی خواهد داشت؟

اگرچه تاریخ تعارض امریکا به ایران در دوره جدید حیات نظام سیاسی در ایران، به آغازین روزهای خیزش انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) بازمی‌گردد و طی این دوره طولانی ایران اسلامی شاهد اعمال گونه‌های مختلفی از فشار بوده است؛ اما این واقعیت که تغییر شرایط محیطی و ابزارهای حقوقی و فناورانه، امریکا را به سوی طراحی و اجرای سیاست‌های تازه‌ای رهنمون کرده است، غیرقابل انکار می‌نماید. در مقاله حاضر نویسنده تلاش دارد تا موضوع تحریم‌های جدید امریکا را از منظری متفاوت به بحث گذارد و از این طریق ضمن ارائه شناختی کاربردی از وضعیت سیاست خارجی امریکا، راه را برای تحلیل موقعیت و اتخاذ تصمیم‌های مؤثر برای بهبود جمهوری اسلامی ایران هموار سازد.

این مسئله در حالی است که انقلاب اسلامی، ایران را که متحد برجسته امریکا در غرب آسیا بود به یک چالش بزرگ برای امریکا در منطقه و جهان تبدیل کرد که روزبه‌روز مواجهه و مهار آن برای امریکا دشوارتر می‌شود. در واقع، چگونگی تعامل با ایران در سه دهه گذشته از اصلی‌ترین آزمون‌های رؤسای جمهور امریکا بوده است. اهمیت مسئله ایران تا جایی است که کنت پولاک، از راهبردهانشناسان باتجربه امریکایی، می‌گوید "مشکل ایران، مشکلی از جهنم است که هیچ راه‌حلی برای آن متصور نیست." او ادامه می‌دهد از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در فوریه ۱۹۷۹، هر پنج رئیس‌جمهور امریکا مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی‌شان را چگونگی برخورد و مهار ایران تعریف کرده‌اند و البته هر پنج رئیس‌جمهور در این مسئولیت شکست خورده‌اند. پیش از ترامپ، باراک اوباما رئیس‌جمهور دموکرات امریکا که با شعار تغییر در

سیاست خارجی امریکا به قدرت رسید، عملاً نتوانست آنچه را مدنظر دارد در مورد جمهوری اسلامی ایران به منصفه ظهور برساند. به عبارت دیگر، سیاست خارجی امریکا دچار تغییر عمده‌ای نسبت به ایران نشد و دولت اوباما همان سیاست‌های گذشته بوش و کلینتون را مبنی بر اعمال فشار، تهدید نظامی و تحریم علیه ایران دنبال کرد که در نهایت به رغم انعقاد توافق هسته‌ای موسوم به برجام، نتوانست سیاست‌های مورد نظر امریکا در برابر جمهوری اسلامی ایران را به نتیجه برساند.

با ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید، نقد سیاست‌های اوباما، نفی اقدامات وی و اتخاذ رویکردهای تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران در صدر سیاست‌های خارجی وی و دیگر نومحافظه‌کاران تندرو قرار گرفت. ترامپ همانند نئورئالیست‌ها معتقد است که اقتصاد و کسب ثروت هم به اندازه دولت و سیاست مهم است؛ زیرا از طریق کسب ثروت، می‌شود برای پیشینه‌سازی قدرت اقدام کرد. بدون پشتوانه اقتصاد و ثروت نمی‌شود در سایر جنبه‌ها نیز قدرتمند شد. ترامپ برای تحقق این مسئله به ویژه در منطقه راهبردی غرب آسیا (خاورمیانه) که بسیاری از متحدین امریکا همچون عربستان و رژیم اشغالگر قدس در آن قرار دارند، با مانع مهمی همچون جمهوری اسلامی ایران مواجه است. لذا سیاست‌های خود را در برابر ایران به سمت وسوی راهبردهای تهاجمی همچون تهدید، تحریم و تنش‌های اقتصادی و امنیتی سوق داده است. به همین سبب، به عقیده نویسنده، ماهیت اصلی اتخاذ راهبردهای تهاجمی ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران شامل موارد پنج‌گانه ذیل است:

- احیای برتری (هژمونسم) امریکا در قالب نفی تئوری اوباما؛
- گسست هم‌گرایی میان جبهه مقاومت شیعیان؛
- تأمین امنیت رژیم صهیونیستی؛
- توسعه نظامی‌گری (میلیتاریزم) در منطقه با محوریت تشدید تقابل ایدئولوژی‌های وهابی و شیعی.

گذشته از اینکه به عقیده نویسنده، ترامپ در تحقق راهبردهای فوق ناکام بوده است، تبیین این مسئله نیز حائز اهمیت می‌باشد که چنین رویکردهای تهاجمی ترامپ علیه جمهوری اسلامی ایران، می‌تواند بستر ساز عواقب‌های چندگانه ذیل نیز شود:

- شکست قطعی در مجاب‌کردن مسئولین جمهوری اسلامی ایران در انعقاد یک معاهده نوین با ترامپ؛

- افزایش فشارها از سوی طیف‌های اپوزیسیون داخلی آمریکا؛

- تنبیه از سوی افکار بین‌المللی؛

- تهدید منافع اقتصادی آمریکا در منطقه.

در نهایت باید اذعان کرد پس از انقلاب اسلامی، تاکنون آمریکا سه رویکرد را درمقابل با جمهوری اسلامی ایران درپیش گرفته است: قدرت سخت، قدرت نرم و قدرت هوشمند. تاریخ آمریکا، نشان می‌دهد که سیاست خارجی این کشور درمقابل ایران در دوران جمهوری خواهان عموماً برپایه « قدرت سخت» بوده است که دوره جرج بوش پدر و پسر ازجمله آنهاست. در مقابل «قدرت سخت»، راهبرد «قدرت نرم» توسط دموکرات‌ها و رؤسای جمهور برآمده از این حزب در برخورد با جمهوری اسلامی به‌کار گرفته می‌شود. اما پس از پیروزی اواما در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا با شعار «تغییر»، او واژه «قدرت هوشمند» را به‌عنوان سیاست جدید کاخ سفید مطرح کرد که برای اولین بار توسط هیلاری کلینتون، وزیر امورخارجه‌اش، در کنگره بیان شد و نتیجه آن در تحقق توافق برجام مشاهده شد. لکن به‌نظر می‌رسد، سیاست‌های ترامپ، به‌نوعی بازگشت به سیاست‌های مبتنی بر قدرت سخت است که به عقیده نویسنده اتخاذ و اجرای چنین سیاست‌هایی در برابر جمهوری اسلامی ایران به نتیجه دلخواه نومحافظه‌کاران و دیگر طیف‌های ضدایرانی تندسرشت رادیکال نخواهد رسید.

منابع

فارسی

۱. آجیلی، هادی و جلوداری، ام‌البنین (۱۳۹۵)، بایسته‌ها و الزامات شکل‌گیری هژمونی جهانی و منطقه‌ای، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، دوره ششم، ش ۳: ۲۰ - ۱.
۲. اشرف‌نظری، علی و ملایی مظفری، امیر (۱۳۹۷)، تحلیل زبان‌شناختی و امکان تحلیل شخصیت سیاست‌مداران: مطالعه دونالد ترامپ، فصلنامه سیاست جهانی، دوره هفتم، ش ۱: ۱۳۷ - ۱۰۷.
۳. پوراحمدی‌میبدی، حسین (۱۳۸۷)، هژمونی چندجانبه‌گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم‌های لیبرالیستی و گرامشین، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره سوم، ش ۲: ۶۸ - ۳۷.
۴. پورقیومی، ایوب (۱۳۸۸)، بررسی مفهوم هژمونی باتاکیدبر هژمونی‌گرایی امریکا، فصلنامه سیاست دفاعی، دوره هفدهم، ش ۱۶: ۷۹ - ۴۹.
۵. جلال‌پور، شیوا و جعفری، ابوطالب (۱۳۹۷)، روابط خارجی ایران و عربستان در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ باتاکیدبر تحولات سوریه، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، ش ۴۵: ۱۲۲ - ۹۵.
۶. جهانگیری، سعید؛ ازغندی، علی‌رضا و گروسی، ناصر (۱۳۹۸)، بررسی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاورمیانه (اهداف و منافع)، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هشتم، ش ۱۱: ۱۲۲ - ۹۵.
۷. دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، تعریف هژمونی امریکا. قابل دسترسی در: www.Bashghah.net
۸. رستمی، فرزاد و تارا، علی‌رضا (۱۳۹۷)، تحلیل روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در سایه توافق هسته‌ای ایران، فصلنامه سیاست جهانی، دوره هفتم، ش ۲: ۱۴۲ - ۱۱۵.
۹. رسولی‌ثانی‌آبادی، الهام (۱۳۹۵)، بررسی سیاست هژمون درقبال دولت‌های خاورمیانه براساس رهیافت‌های جامعه‌پذیری در روابط بین‌الملل (دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما)، فصلنامه دولت‌پژوهی، سال دوم، ش ۷: ۷۱ - ۴۱.
۱۰. روحانی، محمدحسین و دیگران (۱۳۹۶)، روش‌های امریکا در راه‌اندازی، حمایت و هدایت تروریسم غرب آسیا و پیشنهادهای راهبردی مقابله با آن، فصلنامه سیاست دفاعی، سال بیست‌وششم، ش ۱۰۱: ۲۰۷ - ۱۷۹.

۱۱. رومی، فرشاد و کاظمی، احسان (۱۳۹۷)، مواجهه ایران و امریکا؛ راهبردها و تاکتیک‌ها (راهکنش‌ها)، فصلنامه آفاق امنیت، سال یازدهم، ش ۴۰: ۶۹ - ۳۹.
۱۲. ساجدی، امیر (۱۳۹۶)، سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ؛ مطالعه موردی بحران سوریه و حمله موشکی امریکا، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره دهم، ش ۴۰: ۹۱ - ۶۹.
۱۳. سلیمان‌زاده، سعید؛ امیدی، علی و یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۹۷)، تحلیل سازه‌انگاره ایران‌هراسی در سیاست خارجی امریکا در دوران پسابرجام، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره ششم، ش ۲۴: ۱۲۴ - ۹۵.
۱۴. سلیمی، حسین (۱۳۸۶)، دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی: بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روزکرنس و جان میرشایمر، فصلنامه پژوهش حقوق و علوم سیاست، ش ۱۷: ۴۲ - ۱۹.
۱۵. سیمبر، رضا (۱۳۸۹)، سیاست خارجی امریکا و تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه دانش سیاسی، دوره ششم، ش ۲: ۱۳۸ - ۱۰۷.
۱۶. سیمبر، رضا و قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۸۷)، روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی، تهران: انتشارات سمت.
۱۷. سیمبر، رضا؛ پیرمحمدی، سعید و نجفی، سجاد (۱۳۹۷)، رهیافت‌های سیاست هسته‌ای امریکا درقبال جمهوری اسلامی ایران براساس اسناد گزارش مرور وضعیت هسته‌ای (۲۰۰۱ - ۲۰۱۸)، فصلنامه سیاست دفاعی، سال بیست‌وششم، ش ۱۰۳: ۱۵۰ - ۱۲۳.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمد و ذوالقدرنیا، حسین (۱۳۹۷)، دیپلماسی هسته‌ای ایران و اروپا و تأثیر آن بر امنیت بین‌الملل با تأکید بر خروج امریکا از برجام، فصلنامه آفاق امنیت، سال یازدهم، ش ۳۹: ۱۳۳ - ۱۰۳.
۱۹. عالیشاهی، عبدالرضا، مسعودنیا، حسین و فروزان، یونس (۱۳۹۶)، بررسی روابط سیاسی قطر و عربستان سعودی؛ از تبیین هم‌گرایی تا گسست سیاسی (از بیداری اسلامی تا بحران قطع روابط سیاسی در ژوئن ۲۰۱۷)، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره هفتم، ش ۲۴: ۷۲ - ۴۹.
۲۰. عالیشاهی، عبدالرضا؛ سالاروند، معصومه و محمودی، سعید (۱۳۹۵)، ردی بر ارتداد؛ جنبش‌های تروریستی - تکفیری در جهان اسلام، مشهد: انتشارات مینوفر.
۲۱. قدیم ملالو، علی و جعفری، سیداصغر (۱۳۹۷)، نقش و تأثیر راهبرد موشکی امریکا بر راهبرد موشکی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست دفاعی، سال بیست‌وششم، ش ۱۰۳: ۱۰۴ - ۷۱.
۲۲. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۷)، مبنای نظری تحریم‌های مربوط به برنامه هسته‌ای ایران: مقایسه دیپلماسی دولت‌های ترامپ و اوباما، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیست‌ویکم، ش ۲: ۱۰۰ - ۷۵.
۲۳. مرشایمر، جان (۱۳۹۳)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه آرش فرزاد و محمد حیدری، تهران: انتشارات فرزاد روز.

۲۴. مسعودنیا، حسین؛ فروزان، یونس و عالی‌شاهی، عبدالرضا (۱۳۹۵)، جابه‌جایی قدرت در عربستان سعودی؛ تأثیرات تغییر ولایت‌عهدی بر ساختار سیاست خارجی عربستان سعودی، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌الملل، سال هشتم، ش ۱۱: ۱۷۲ - ۱۳۷.
۲۵. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.

انگلیسی

- Alcaro, Riccardo. (2018). Trump's Iran Policy and Europe's Choice on the Nuclear Deal, Istituto Affari Internazionali (IAI).
- Al-Khoei, Hayder; Geranmayeh, Ellie & Toaldo, Mattia. (2017). After ISIS: How to win the Peace in Iraq and Libya, European Council on Foreign Relations, Vol. 3, No.6.
- Antoniades, Andreas (2008). From 'Theories of Hegemony' to 'Hegemony Analysis' in International Relations, Brighton and Hove: University of Sussex Press.
- Ashcroft, Bill; Griffiths, Gareth & Iffin, Helen. (2007). Post-Colonial Studies: The Key Concepts. Second Edition, London and New York: Routledge.
- Barnes-Dacey, Julien; Geranmayeh, Ellie and Lovatt, Hugh. (2017). The Middle East's New Battle Lines, London: The European Council on Foreign Relations.
- Beyer, Anna Cornelia (2010). Counterterrorism and International Power Relations: The EU, ASEAN and Hegemonic Global Governance, London: IB Tauris.
- David, C. and Grondin, D. (2016). Hegemony or Empire? The Redefinition of US Power Under George W. Bush, New York: Routledge.
- Holland, Steve. (2017). US closes in on \$100bn deal to sell weapons to Saudi Arabia, The Independent, 13 May 2017.
- Johnston, David. (2016). The Making of Donald Trump, New York: Melville House.
- Juneau, Thomas. (2017). Iranian Foreign Policy Since 2001: Alone in the World, New York: Garland Science.
- Larres, Klaus. (2017). Donald Trump and America's Grand Strategy: U.S. foreign policy toward Europe, Russia and China, Available at: <http://www.globalpolicyjournal.com/articles/conflict-and-security/donald-trump-and-america%E2%80%99s-grand-strategy-us-foreign-policy-toward-eu>.
- Lee, Brandy. (2017). The Dangerous Case of Donald Trump, Columbia University: Thomas Dunne Books
- Malsin, Jared. (2017). The Big Problem with President Trump's Record Arms Deal with Saudi Arabia, Time Press, 22 May 2017.
- Mansbach, Richard W. (2010). Nationalism and Ethnicity in World Politics, London: Palgrave Macmillan.
- Nasr, Vali. (2006). When the Shiites Rise, Foreign Affairs, Vol.85, No.4, pp 24- 39
- O'Driscoll, Dylan and Van Zoonen, Dave. (2017). The Hashd al-Shaabi and Iraq Subnationalism and the State, New York: Middle East Research Institute.
- Parello-Plesner, Jonas. (2018). Post-ISIS Challenges for Stabilization: Iraq, Syria and the U.S. Approach, Washington: Hudson Institute Publications.
- Pollack, Kenneth. (2017). Facing the Iranian Challenge in the Middle East: The Role of Iranian-Backed Militias, Washington: American Enterprise Institute.
- Scazzieri, Luigi. (2017). Trump, Europe and the Middle East peace process: A path out of the quicksand, London: Center for European Reform Publications.
- Stokes, Doug. (2018). Trump, American hegemony and the future of the liberal international order, International Journal of Affairs, Vol. 94, No. 1.

22. Thompson, Jack. (2018). *Trump's Middle East Policy*, Zurich: CSS Analyses in Security Policy.
23. Worth, Owen. (2009). *Beyond World Order and Transnational Classes. The (re)application of Gramsci in Global Politics, Gramsci and Global Politics, Hegemony and Resistance*, London and New York: Routledge.